



نقد ترجمه کتاب «در باب بکت» اثر آلن بدیو، ترجمه احمد حسینی

خرده‌جنایت‌های عادی‌شده در نشر آثار نظری

صالح نجفی

«در میانه دهه ۵۰ بود که آثار بکت را کشف کردم؛ این مواجهه‌ای بود واقعی؛ انفجاری سوپژکتیو از گونه‌ها که اثری به یادماندنی جای گذاشت».

«در باب بکت» نوشته آلن بدیو، برگردان احمد حسینی، انتشارات بوتیمار، ۱۳۹۴، ص ۹۱

دیوار ما بهشت مترجمانی است که حیات مادی و بقای اقتصادی‌شان وابسته به کار ترجمه نیست، بهشت مترجمانی است که نیازی ندارند در قبال متن‌هایی که تولید می‌کنند مسئولیتی بپذیرند یا به کسی جواب بدهند، بهشت مترجمانی است که اگر هیچ‌کس کارشان را نخواند یا چیزی از ترجمه‌شان نفهمد این سؤال برایشان پیش نمی‌آید که برای چه یا برای که ترجمه می‌کنند؛ همین که نام مترجمی در کنار نام فیلسوفی فرانسوی و نویسنده‌ای ایرلندی روی جلد کتابی چاپ شود مقصود حاصل شده است. دیگر چیزی مهم نیست: فهم فلسفه فیلسوف فرانسوی برای انگلیسی‌زبان‌ها و درک معنای نوشته‌های نویسنده ایرلندی برای فرانسوی‌زبان‌ها و انگلیسی‌زبان‌ها هم چندان آسان نیست، چه رسد به ما خوانندگان فارسی‌زبان. در جامعه اخلاق‌گرای ما چیزی به نام اخلاق حقیقت یا اخلاق ترجمه هم وجود ندارد. دیوار ما بهشت مترجمان بی‌مسئولیت است: هرکس آزاد است هر چیز که می‌خواهد ترجمه کند (و در صورت اخذ مجوز، به چاپ رساند و نشر کند) و چون ترجمه‌کردن کتابی ۲۰۰ صفحه‌ای با محتوای نظری- ادبی کار مشقت‌باری است دور از انصاف است خرده‌گرفتن به او که با چه انگیزه یا جسارتی به خود اجازه داده است دست به چنین کاری بزند.

سال ۹۴ که کتاب «در باب بکت» با کیفیتی خجالت‌آور منتشر شد (خجالت‌آور هم برای مترجمی که در ۴۰ صفحه اول ترجمه‌اش کمتر جمله سالمی یافت می‌شود و عین خیالش هم نیست که با این سطح از فهم مطلب نباید به سراغ نوشته‌های بدیو و بکت برود؛ و خجالت‌آور برای ناشری که کوچک‌ترین قدمی برای ویرایش متن ترجمه برنداشته و اصول ابتدایی چاپ کتابی نظری را هم رعایت نکرده: در کتاب یک بار هم از حروف چاپی خوابیده [= ایتالیک] استفاده نشده و از آنجا که نام یکی از نوشته‌های مهم بکت، که از نظر بدیو نقطه عطف حقیقی کارنامه اوست، *how It is* [= اینطور است] است می‌توانید تصور

کنید چه جمله‌های بی‌معنایی در متن خواهید یافت)، من از روی کنجکاوی آغاز به تورقش کردم که به جمله‌ای برخورددم که در ابتدای این مقاله نقل کردم. شک ندارم هر خواننده‌ای وقتی ترکیب «انفجاری سوپژکتیو از گونه‌ها» را می‌بیند از خود می‌پرسد این دیگر چه جور انفجاری است. همان سال مقاله کوتاهی درباره چهار ترجمه در حوزه نظری نوشتم و اصل انگلیسی عبارت را آوردم تا خوانندگان مشتاق کتاب بدیو درباره بکت متوجه باشند با چه «انفجار سوپژکتیوی» در عرصه ترجمه مواجه‌اند اما ظاهراً این اشاره کافی نبود، چون هیچ‌جا ندیدم مترجم از تولید چنین ترجمه‌ای از خوانندگان احتمالی‌اش عذر خواسته باشد یا منتقدی و خواننده‌ای به کیفیت نازل این ترجمه عجیب اشاره‌ای کرده باشد. جمله آلن بدیو (با ترجمه نینا پاور و بازنگری آلبرتو توسکانو) این بود:

I discovered the work of Beckett in the mid- fifties. It was a real encounter, a subjective blow of sorts that left on indelible mark.

در فرهنگ محمدرضا باطنی، برای توضیح of sorts این شاهد آمده:

He offered us an apology of sorts and we accepted it.

اگر این جمله را به مترجم کتاب «در باب بکت» بسپارید تا آن را با توسل به نظریه والتر بنیامین در باب ترجمه تحت‌اللفظی و تفسیر ساموئل وبر از آن، به فارسی برگرداند (مترجم در یادداشت ابتدای کتاب می‌گوید برای ترجمه نقل قول‌های بکت از آن نظریه و از آن تفسیر سود جسته)، ممکن بود چنین جمله‌ای تولید کند: «او به ما پوزشی از گونه‌ها عرضه کرد و ما آن را پذیرفتیم». حال آنکه منظور این است که او «یه جوری از ما عذرخواهی کرد و ما پذیرفتیم». بله، بدیو کشف کارهای بکت را در اواسط دهه پنجاه میلادی برای خود مواجهه‌ای واقعی می‌داند: از آن نوع ضربه‌های نادری که شخص در جوانی می‌خورد و اثرش از لوح وجودش هیچ‌گاه پاک نمی‌شود - چیزی که مترجم «انفجاری سوپژکتیو از گونه‌ها» می‌پندارد. به گمانم، همین قدر بس باشد تا به کار مترجم اعتماد «کامل» نکنیم اما اعتماد «ناقص» چه؟ باید ببینیم. برای این منظور، ترجمه مقدمه ویراستاران کتاب را (نینا پاور و آلبرتو توسکانو) مرور خواهیم کرد. قضاوت با خوانندگانی که حوصله مطالعه این مرور را دارند.

در سومین صفحه ترجمه مقدمه ویراستاران به این جمله برمی‌خوریم (از نشانه‌های مسئولیت‌گریزی مترجمان یکی تولید جمله‌هایی است که هرچند قدری مشکوک، درست و قابل فهم می‌نمایند و بدین اعتبار، به خواننده القا می‌کنند که نیازی ندارد به متن اصلی رجوع و جمله مترجم را با اصل مقابله کند):

«بدیو در بررسی آثار بکت به بینشی تقلیل‌یافته از لحاظ فلسفی - منطقی و در نهایت (و به طریقی شگفت‌انگیز) با سرچشمه‌های عظیم ادبی و فکری مواجه می‌شود». (ص ۱۹)

می‌دانم که اکثر خواننده‌های احتمالی این ترجمه (که تیراژ چاپ اولش ۵۰۰ نسخه است) این جمله را جدی نمی‌گیرند و از آن می‌گذرند تا به «اصل» مطلب برسند ولی وقتی اصل انگلیسی را می‌خوانیم همین یک جمله گواهی می‌دهد با مترجمی «بی‌اخلاق» و «بی‌مسئولیت» رویاروییم (و می‌دانم که الفاظی چون «اخلاق» و «مسئولیت» در فضای کنونی، همچون بسیاری الفاظ دیگر، تا چه حد بی‌مدلول و گاهی بی‌معنا شده‌اند). اصل انگلیسی:

In his exploration of Beckett's writings, Badiou outlines a version of a pared-down, philosophically amenable, and ultimately (and, *prima facie*, surprisingly) resourceful literary and intellectual project. (P.XII)

در یادداشت مترجم می‌خوانیم، «در ترجمه، سعی شده سختی متن آن‌چنان که هست به فارسی منتقل شود.» (یکی از شگردهای انتقال این «سختی» عوض کردن معنا و حذف کلماتی در ترجمه است که مترجم را به زحمت انداخته‌اند) «این روش می‌کوشد اثری را که متن اصلی بر مخاطبان در زبان مبدأ می‌گذارد بازیابی کرده و آن اثر را بر مخاطب زبان مقصد داشته باشد.» (دلم می‌خواهد بگویم «آرزو بر جوانان عار نیست» اما نه، اینکه مترجمی از روش ترجمه‌اش می‌گوید و چنین هدفی را برای ترجمه خود معرفی می‌کند یا بدین معنی است که از کیفیت کار خود آگاه نیست یا بدین معنی است که با ما شوخی می‌کند). «در مورد اصطلاحات و عبارات تخصصی سعی شده تا حد ممکن معادل‌هایی متعارف به کار گرفته شود.» (خواهیم دید اما همین‌جا مترجم مثالی از این «سعی» خود می‌آورد). «فرایند تقلیل یا فروکاست که روش ریاضتی بکت برای ابراز عناصر اصیل بشری است، در طول ترجمه به صورت کاهش، کاهیدن، کاستن، کم کردن و تقلیل ترجمه شده است.» (این جمله عجیب را باید چند بار خواند تا «سیاست» ترجمه مترجم دستمان بیاید: او فرایند تقلیل را در طول ترجمه به صورت کاهش... و تقلیل ترجمه کرده است. حاصل منطقی: او فرایند تقلیل را به صورت تقلیل ترجمه کرده است. این جمله از زبان یکی از شخصیت‌های یونسکو یا بکت جاری نشده است، این توضیح مترجمی فارسی‌زبان است که می‌کوشد در زبان فارسی همان تأثیری را بر مخاطب خود بگذارد که اصل انگلیسی بر خواننده انگلیسی‌زبان).

در جمله انگلیسی، واژه‌هایی به کار رفته که به واسطه دلالت‌های ضمنی‌شان منظومه‌ای حقوقی می‌سازند که البته انتقالش به فارسی به دست مترجمان توانا و کاربلد هم دشوار است. amenable اصطلاحی حقوقی است به معنای «مسئول و پاسخگو و موظف». *prima facie* هم اصطلاحی حقوقی است که وقتی به صورت صفت استعمال می‌شود به معنای «محکم‌پسند» است و در مقام قید به معنای «در ظاهر امر» یا «در وهله اول». ویراستاران ترجمه انگلیسی، بنا به ترجمه بی‌ربط مترجم فارسی، می‌گویند، «بدیو در بررسی آثار بکت به بینشی تقلیل‌یافته [...] و در نهایت [...] با سرچشمه‌های عظیم [...] مواجه می‌شود.» دقت کنید، جمله اول مترجم ما فعل ندارد: «بدیو به بینشی تقلیل‌یافته» (؟) چه می‌کند؟ ترجمه صحیح:

«بدیو، در مطالعه نوشته‌های بکت، خطوط کلی نسخه‌ای از پروژه‌های ادبی و فکری ترسیم می‌کند، پروژه‌های پیراسته‌شده [نه «تقلیل‌یافته»]، از نظر فلسفی مسئولانه [یعنی قابل بررسی فلسفی یا پاسخگو به لحاظ فلسفی] و در نهایت (و، در وهله اول، به طرز شگفت‌آوری) مبتکرانه.»

چند سطر پایین‌تر، در همان صفحه:

«پس خوانش بدیو باید ناقض ادعای دریدا باشد، آنجا که دریدا از «عدم امکان» مترجم فارسی، پانویس می‌دهد: impossibility تفسیر و تعبیر بکت می‌گوید. در واقع نوعی «هراس» (timidity) از تفسیر بکت در بطن اندیشه «پسانسان‌گرایی» نفوذ کرده است، تا جایی که ظاهراً جلوی هرگونه اظهار نظر در مورد بکت را گرفته است.»

به حکم‌هایی که در ترجمه فارسی صادر شده نظر کنید: دریدا مدعی است نمی‌توان بکت را تفسیر و تعبیر کرد. اندیشه پسانسان‌گرایی از تفسیر بکت هراس دارد و این هراس اجازه هیچ اظهارنظری در مورد بکت نمی‌دهد. اصل انگلیسی:

Badiou's reading must therefore surely betray what Derrida, above all, points to as the 'impossibility' of writing definitively about Beckett. Indeed, so completely has this edict of 'timidity' subtended the 'post-humanist' rules of commentary about Beckett, that it is seemingly impossible to *assert* anything at all about Beckett.

دریدا از «عدم امکان تفسیر بکت» نمی‌گوید. دریدا اشاره می‌کند به ناممکن بودن نوشتن به صورت قطعی و بی‌چون و چرا درباره بکت. «و راستش این فرمان «کمر و بودن» آنچنان روبه‌روی قواعد تفسیر «مابعد اومانستی» نوشته‌های بکت قرار گرفته است که به نظر غیرممکن می‌آید بتوان اصلاً حکمی درباره بکت صادر کرد.» و جمله بعدی مترجم: «در این شرایط، تنها تفسیر ممکن این است که تمام تعبیر و تفاسیر درون آثار بکت، به ضد خود بدل می‌شود. در نتیجه هرگونه نقدی از آغاز دچار نوعی ضعف ذاتی است، وضعی که حاصل «پذیرش» نادرست این مسئله است که بکت منتقدان خود را در باتلاق چه‌کنم، چه‌کنم گرفتار کرده است. در نتیجه از همان آغاز، خوانش عجیب و قوی بدیو، ترس و لرزی را که در طی نیمه دوم قرن بیستم همیشه در ضمن و طنطنه خوانش‌های بکت بود، فرو می‌نشانند.» «ترس و لرزی که [...] طنطنه خوانش‌های بکت بود»؟

All one can do is acknowledge that every possible assertion already becomes its negative *within Beckett's work itself*, so that any criticism begins already from a position of inherent weakness, prefigured by the wry 'admission' that Beckett has stranded his critics in the position of having nothing left to do. (p.XIII)

«کاری نمی‌توان کرد جز تصدیق این نکته که هر حکم ممکن از پیش درون خود کار بکت بدل به نفی خود می‌شود، چندان که هر نقدی از موضعی آغاز می‌کند که وضعی درونی دارد و گواهی «اقرار» تلخ و گزنده (WRY نه WRONG) به این معنی که بکت منتقدانش را مستأصل ساخته است چون ایشان را در موقعیتی گذاشته که کاری برایشان نمانده است.»

From the outset Badiou's unusually strong reading thus upsets the (admittedly understandable) trepidation that has always accompanied the more careful readings of Beckett during the latter half of the 20th century.

«بدین قرار، قرائت بس نیرومند بدیو از همان ابتدا دلشوره‌ای را برهم می‌زند که همواره در نیمه دوم قرن بیستم با قرائت‌های محتاط‌تر کارهای بکت همراه بوده است. (دلشوره‌ای که باید اذعان کرد بجا و قابل درک است).»

در پاراگراف بعد، وضع خراب‌تر می‌شود: «بدیو برخلاف دیگر منتقدان، خودش را با لفاظی سرگرم نمی‌کند، مسئله‌ای که در بکت تنها حالتی از «فلج‌شدگی» (paralysing)، الزام زبان و سکوت، ابهام شناساگر، پایان مدرنیته و غیره می‌یابد» (صص ۱۹-۲۰) با اعتماد به این ترجمه، منتقدان بکت خود را با «لفاظی» سرگرم می‌کنند اما بدیو نه - «مسئله‌ای که [کدام مسئله؟] در بکت تنها حالتی از فلج‌شدگی و غیره می‌یابد». این جمله هیچ معنایی ندارد:

Badiou will thus engage in none of the rhetoric, so often manifested in the scholarship, that finds in Beckett so many hypostases of the 'paralysing' imperative of language and silence, the opacity of the signifier, the end of modernity, etc. (P.XIII)

لغزش‌ها ابتدایی است. مترجم نمی‌فهمد که فاعل فعل finds در این جمله the rhetoric است و برای همین «مسئله‌ای که» را از خودش درآورده، و حواسش نیست که paralysing در اینجا صفت imperative است و «حالتی از فلج‌شدگی» بی‌معنی است. و حاضر نیست قدری تأمل کند و کلمه hypostasis را به «حالات» برگرداند. hypostasis اصطلاحی است که هم در پزشکی به کار می‌رود (به معنای رسوب مایع یا خون در نواحی سفلی اندام‌های بدن) هم در فلسفه «هوپوستاسیس» واژه‌ای یونانی به معنای «جوهر» یا «واقعیت بنیادی» (در مقابل اعراض یا صفات) است و در فلسفه نوافلاطونی به هر یک از اقانیم ثلاثه اطلاق می‌شود. ترجمه صحیح:

«بدین ترتیب بدیو درگیر هیچ یک از آن مباحث سخن‌ورانه‌ای نخواهد شد که در بسیاری از مباحثات فاضلانه در باب بکت می‌بینیم و در نوشته‌های بکت به دنبال رسوبات فرمان «فلج‌کننده» زبان و سکوت، غموض دال‌ها، پایان مدرنیته و نظایر این‌ها می‌گردند.»

چند سطر بعد به این جمله عجیب (که قاعدتا نتیجه ویرایش نشدن متن است) برمی‌خوریم: «البته به خاطر همین عدم توجه و (؟) مطالعه پژوهش‌های حوزه بکت‌شناسی، انتقادهای بسیاری بر بدیو وارد است». ویراستاران انگلیسی می‌گویند، «از بدیو انتقاد کرده‌اند [نه اینکه انتقادهای زیادی بر او وارد است] که درگیر هیچ یک از این دو جریان بکت‌پژوهی نشده است.» و جمله بعدی نشان می‌دهد مترجم ما خیلی از اصطلاح‌های دیگر عادی شده را هم نمی‌شناسد: «مطمئناً جای خالی این گفتمان میان بدیو و دیگر مفسران محسوس است اما این امر آنجا که به خوانشی مهم از بکت بازمی‌گردد، بیش از آنکه نشانگر ضعف بدیو باشد ماهیت توقعات ما را نشان می‌دهد». مترجم «گفتمان» را در ترجمه «دیالوگ» آورده، و «محسوس» را به جای

revealing به معنای «روشنگر» یا «حاوی اطلاعات مهم». نثر فارسی مترجم هم (که قرار است همان تأثیری را بر خواننده داشته باشد که متن انگلیسی بر خواننده انگلیسی) جالب توجه است: «همچنین ما راهی طولانی با جمله معروف دریدا داریم که...». «راهی طولانی داشتن با»؟ و کمی بعد:

«اما بدیو، در وهله اول، این گونه می گوید که ما نمی توانیم از بکت «پرهیز» کنیم، گرچه او بیشتر به این کار تمایل دارد [چه کسی به چه کاری تمایل دارد؟] - فردیت و بار فکری آثار بکت به حدی است که پاسخ و تشریح فلسفی روشنی می طلبد (البته بدون اینکه کیفیت «ادبی» آثار او تحت الشعاع قرار بگیرد...).» (ص ۲۰)

In the first place, Badiou seems to say, we cannot 'avoid' Beckett, however much he seems to preempt us - the singularity and intellectual weight of his work is such as to demand an explicitly *philosophical* response and articulation (without, of course, over-determining its 'literary' qualities,...)

مترجم singularity را به «فردیت» و over-determining را به «تحت الشعاع قرار دادن» ترجمه کرده است و از ترجمه preempt هم صرف نظر کرده:

«در وهله اول به نظر می رسد بدیو می گوید نمی توان از بکت «پرهیز» کرد، هر قدر هم که به نظر می رسد او بر ما پیش دستی می کند - تکین بودن و سنگینی فکری کار بکت چنان است که صورت بندی و پاسخی صریحا فلسفی می طلبد (که البته نباید کیفیت های «ادبی» کار او را بیش تعیین کند؛ ... [over-determining به معنای موجبیت چندعلتی است.]

و در همان صفحه، باز اشتباه های مضحک:

«در واقع برخلاف اندیشه ای که معمولا از نام آثار در ذهن ما نقش می بندد، آثار بکت، نیرو و ضرورت خود را از نحوه فروکاست شان از احساسات و شهودات ما می یابد.»

Indeed, as with all thinking worthy of the name, Beckett's writing draws its force and urgency precisely from the way that it subtracts itself from our impressions and intuitions;

واقعا نمی دانم مترجم با خود چه فکر می کند وقتی این جمله ها را می نویسد. «برخلاف» از کجا آمده است؟ «نام آثار»؟ ویراستاران می نویسند، «راستش نوشتار بکت، همچون هر تفکری که درخور این نام [یعنی تفکر] باشد، نیرو و فوریت خود را مرهون فرایندی است که طی آن خود را منهای برداشتها و شهودهای ما می کند [یعنی خود را از برداشتهای حسی و به اصطلاح شهودی ما می پیراید].»

در صفحه بعد ترجمه فارسی می‌خوانیم، «یکی از منابع اساسی در این زمینه، «این‌گونه است»، رمان کمتر شناخته‌شده بکت است که در دهه ۶۰ میلادی منتشر شد و به زعم بدیو، به بدترین شکل فهمیده شده است. همچنین مسئله مهم در این باره، اختلالی در ترتیب تاریخی رویدادها (متناظر با بحرانی واقعی در اندیشه بکت) پیش و پس از انتشار اثر مذکور است.» (ص ۲۱)

«همچنین مسئله مهم در این باره»؟ «اختلالی در ترتیب تاریخی رویدادها»؟

... The importance of the much-overlooked and, as Badiou puts it, 'worst understood' 1960s prose text *How it is*, and the identification of a chronological break (corresponding to a real crisis in Beckett's thought) before and after this text.

ویراستاران می‌گویند «اینطور است» یکی از مهم‌ترین منابعی است که کمک می‌کند با بکتی مواجه شویم که تفاوت بارزی دارد با مفروضات مشترک بکت‌شناسان و فیلسوفانی که کارهای بکت را می‌خوانند. این منابع را کجا باید جست؟ ترجمه صحیح عبارت‌های فوق:

«... اهمیت متن منشوری که بکت در دهه ۱۹۶۰ نوشت، متنی که بسیاری نادیده‌اش گرفته‌اند و به قول بدیو «بد فهمیده‌شده‌ترین» متن بکت، و شناسایی گسستی زمانی قبل و بعد از این متن (مقارن با بحرانی واقعی در تفکر بکت).»

چنانکه می‌دانیم بکت از ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ روی «تریلوژی» کار می‌کند. در فاصله ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۲ متن‌هایی برای هیچ را می‌نویسد. طی سه سال بعدی، هیچ نمی‌نویسد اما به لطف گودو شهرتی بین‌المللی کسب می‌کند. در فاصله ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۹ هم‌وغم خود را مصروف تئاتر می‌کند، از دست آخر تا/خگرها. و سرانجام در ابتدای دهه ۶۰ به رمان برمی‌گردد. *اینطور است* را می‌نویسد. آوارز می‌گوید، «گویی بکت، پس از هشت سال دوری از فرم رمان، هنوز بر این عقیده است که رمان، به رغم همه تلاش‌های او، «به اندازه کافی ترور نشده است، به اندازه کافی خودکشی نشده است؛ از این رو بکت «اینطور است» را نوشت تا کار را تمام کند.» («بکت»، نوشته آلفرد آوارز، ترجمه مراد فرهادپور). گسستی (و نه اختلالی) که ویراستاران بدان اشاره می‌کنند چنین سابقه‌ای دارد. بدیو روی این گسست انگشت می‌گذارد.

در صفحه ۲۱، بی‌سلیفگی در معادل‌ها هم به چشم می‌خورد. مترجم 'the so-called 'trilogy' را «سه‌گانه معروف» ترجمه می‌کند. تریلوژی یا سه‌گانه را داخل علامت نقل قول نمی‌گذارد.

این خطا شاید چندان جدی نباشد ولی روشن است که so-called مترادف با famous نیست و وقتی نویسندگان می‌گویند so-called منظورشان «به اصطلاح «تریلوژی»» است، یعنی سه رمانی که به عنوان «تریلوژی» شهرت یافته‌اند نه تریلوژی «معروف». جمله کامل مترجم فارسی: «در حالی که سه‌گانه معروف [...] به خاطر بررسی تحولات زبان، سوپزکتیویته و «آپوریا»، توجهات بسیار زیادی را به خود جلب کرده و ...» و جمله انگلیسی:

While the so-called 'Trilogy' [...] has received copious and exacting attention for its exploration of the vicissitudes of language, subjectivity and 'aporetics',...

چنانکه می‌بینید، مترجم *exacting* را از قلم انداخته و *vicissitudes* (به معنای فرازوفروود یا افت‌وخیز) را به «تحوّلات» برگردانده... ایرادی ندارد ولی گاهی این از قلم انداختن‌ها عواقب بدتری دارد: «بدیو خود را برای پذیرفتن چنین تصویری از بکت که نشانگر «توافق» (نهایتاً ناسازگار) میان پوچ‌گرایی و الزام زبان، میان اگزیستانسیالیسم حیاتی و متافیزیک واژه، میان سارتر و بلانشو» است، نکوهش می‌کند.» (ص ۲۱)

And Badiou chastises himself for having originally accepted this vision of Beckett as manifesting 'the (ultimately inconsistent) alliance between [...] Sartre and Blanchot'.

مترجم قید *originally* را از قلم انداخته، به گفته ویراستاران، بدیو خود را سرزنش می‌کند که «در ابتدا» این نگاه به بکت را پذیرفته بوده. نگاهی که بکت را جلوه‌گاه اتحاد سارتر و بلانشو می‌داند. باز می‌گویید، می‌توان از این لغزش گذشت. جمله بعد را بخوانید:

«در این باره نباید از نظر دور داشت که بدیو آرزو می‌کند از ترجم محکوم به شکست شانه خالی کند؛ یعنی ترجمی که حاصل رسیدن به بن‌بستی زبانی است.» (صص ۲۱-۲۲) بدیو آرزو می‌کند از ترجم شانه خالی کند؟ معمولاً آدم‌ها از قبول بار مسئولیت شانه خالی می‌کنند نه از چیزی چون ترجم. مترجم در ادامه می‌نویسد، «همچنین بدیو می‌خواهد از هرگونه نشانه‌ای از اجبار بر «حقیقت» زبان‌شناختی تناهی انسان یا اپیزودی در تبارشناسی پوچ‌گرایی رهایی یابد.»

... Badiou wishes to evacuate the defeatist pathos accorded to the impasse, together with any intimation that we are here faced with the linguistic 'truth' of human finitude or with an episode in the genealogy of nihilism;

مترجم «شانه خالی کردن» را در ازای *evacuate* آورده و لابد به «خالی کردن» نظر داشته و یادش رفته که «شانه خالی کردن» ربطی به «خالی» یا «تخلیه کردن» ندارد. «ترجم محکوم به شکست» خنده‌دارترین معادل قابل تصور برای *defeatist pathos* است. ویراستاران می‌گویند، «بدیو می‌خواهد کیفیت اندوهبار یأس‌آلودی را که به این بن‌بست داده‌اند از بین ببرد و به همراه آن هر اشارتی را به این معنی که در اینجا با «حقیقت» زبانی تناهی بشری یا با فصلی در تبارشناسی نیهیلیسم رویاروییم». بدیو می‌خواهد این «پاتوس یأس‌آلود» را «تخلیه» کند. *pathos* علت *pity* است نه خود *pity*. اما جمله آخر به راستی فاجعه است: «و به جای آن در تلاش است که به مسئله پایان‌پذیری انسان به عنوان پرسشی که از طرف بکت، در سطح خود نوشته نیاز به تحلیل دارد، بنگرد.» (ص ۲۲) از این عبارت واقعا چه می‌توان فهمید؟

rather, he intends to approach it as a problem that demands *resolution* from Beckett at the level of the writing itself.

بله، بدیو می‌خواهد بن‌بستی را که در کار بکت حضور دارد از کیفیت اندوه‌بار و یأس‌آلود خالی کند و در عوض به این بن‌بست به چشم مسئله‌ای نگاه کند که بکت باید آن را در تراز خود نوشتار حل کند (در متن انگلیسی، واژه resolution با حروف خوابیده چاپ شده تا بر «حل» مسئله تاکید شود).

اوضاع در پاراگراف دوم صفحه ۲۲ همچنان خراب است و از بعضی جهات خراب‌تر. مترجم می‌نویسد، «بدیو با بهره‌گیری از استدلالی علیه فرد، [ad hominem]، که در پاورقی ad hominem چاپ شده] که هر ایده دریدایی خوبی را رسوا می‌سازد، مدعی است تکرارهای بی‌پایان در آثار نخست بکت که از آن با عنوان نوسانی میان اصل «من اندیشنده» (cogito) و «سیاه خاکستری» یاد می‌کند، هم در زندگی شخصی و هم در زندگی حرفه‌ای بکت به عنوان یک نویسنده باعث بروز بحران شد.» «رسوا ساختن هر ایده دریدایی خوب»؟ شیرین‌کاری مترجم این بار در ترجمه فعل scandalize جلوه می‌کند. بله، scandal یعنی «رسوایی» اما فعل scandalize مترادف با offend است:

In the kind of ad hominem argument that would scandalize any good Derridean, Badiou argues that the incessant repetitions in Beckett's early works, what he refers to as an oscillation between the cogito and the 'grey black', led to a crisis for Beckett – both personally and as a writer.

و حواستان باشد، صحبت از cogito است نه از ego، صحبت از «فکر می‌کنم» است نه «من اندیشنده»: «بدیو با توسل به آن قسم برهان شخص‌محوری که احساسات هر پیرو وفادار دریدایی را جریحه‌دار می‌کند از آن حیث که دریدایی‌ها متن را اصل می‌دانند و برهان‌هایی را که بر احوال و حالات شخص مؤلف یا کلاً زندگی شخصی او استوار باشند خوش نمی‌دارند. برای همین است که برهان شخص‌محور مایه بی‌زاری ایشان می‌شود]، می‌گوید تکرارهای بی‌وقفه در کارهای اولیه بکت، یا به تعبیر بدیو نوسانی که در این نوشته‌ها بین کوگیتو [«فکر می‌کنم» دکارتی] و «سیاه خاکستری» وجود دارد، به بحرانی برای بکت انجامید – هم در زندگی شخصی او هم در حرفه نویسنده‌اش.»

در پایان صفحه ۲۲ به این جمله ساده اما کاملاً غلط می‌رسیم: «بنابراین، بدیو استدلال می‌کند که میان دو مسئله کلیدی نوعی گسست مشاهده می‌شود: میان الگوی تقدیرگرایی [...] و همچنین نوسان میان اصل «من اندیشنده»، نفس‌گرا و «سیاه خاکستری» سه‌گانه مشهور بکت.»

Badiou thus argues that there is a break with two key early positions:

بدیو از وجود گسستی با دو موضع محوری کارهای اولیه بکت سخن می‌گوید. یعنی بکت با رمان «اینطور است» در دهه ۱۹۶۰ از دو موضع قبلی خودش جدا می‌شود:

The schemata of predestination that emerge in *Watt and Murphy* and the oscillation between solipsist *cogito* and the 'grey black' of the 'Trilogy'.

بدیو از گسست «میان» دو مسئله کلیدی نمی‌گوید از گسست «از» دو موضع کلیدی بکت در دهه‌های قبل از ۱۹۶۰ می‌گوید: یکی شاکله‌های قضا و قدر [یا جبر در مقابل اختیار] که در رمان‌های «وات» و «مورفی» پدیدار می‌شوند و نوسان میان کوگیتوی خودتنهانگار و «سیاه خاکستری»، نوسانی که در «تریلوژی» می‌بینیم. (schemata جمع است. «الگو» از این لحاظ هم ایراد دارد.) در صفحه ۲۳ می‌خوانیم: «رمان اینگونه است برپایه مقولات مختلف بنا نهاده شده است: مقوله «آنچه پیش می‌آید» و مهم‌تر از همه، مقوله دیگری – از نوع برخورد با حضور دیگری که ماهیت نفس‌گرایانه اصل «من اندیشنده» را فرو می‌پاشد.» این جمله در کل قابل قبول است ولی به لطف حذف سه واژه‌ای ساخته شده که تأثیر اصلی انگلیسی را کاملاً متفاوت با تأثیر ترجمه فارسی می‌سازد:

In *haw it is* the prose is grounded in different categories: the category of 'what-comes-to-pass' and, above all, the category of alterity – of the encounter and the figure of the Other, fissuring and displacing the solipsistic internment of the cogito.

مترجم دو فعل *fissure* و *displace* را «فرو می‌پاشد» ترجمه کرده و *internment* را «ماهیت». شاید *internment* را *interment* خوانده که البته به معنای «تدفین» است و باز ربطی به ماهیت ندارد. *internment* اصطلاحی سیاسی است: زندانی کردن بدون تفهیم اتهام؛ زندانی کردن به‌خصوص در دوران جنگ یا به خاطر مسائل سیاسی. *solipsism* هم که مترجم «نفس‌گرایی» ترجمه می‌کند و معادل چندان بدی هم نیست به نگرشی فلسفی اطلاق می‌شود که می‌گوید فقط خود وجود دارد و/یا قابل شناخت است و شاید «خودتنهانگاری» یا «تنهاخودی» معادل دقیق‌تر و بهتری برایش باشد. ویراستاران می‌نویسند، «در *اینطور است*، نثر بر مقوله‌هایی متفاوت استوار است: [دقت کنید، نمی‌گویند بر مقولاتی مختلف، می‌گویند بر مقولاتی متفاوت با مقولات اساسی کارهای قبلی بکت. مقولات قبلی عبارت بودند از شاکله‌های قضا و قدر و نوسان میان کوگیتو و سیاه خاکستری. مقوله‌های جدید عبارتند از] مقوله «آنچه روی می‌دهد» [یا تحت‌اللفظی آنچه می‌گذرد، *to pass* در انگلیسی به معنای «اتفاق افتادن» و «واقع شدن» هم به کار می‌رود] و بالاتر از همه، مقوله غیریت – مقوله مواجهه و تمثال دیگری مطلق، همان‌که در دیوارهای زندان خودتنهانگاری کوگیتو شکاف می‌اندازد و آنها را جابه‌جا می‌کند.»

مترجم در صفحه ۲۳، *human condition* را «شروط انسانی» ترجمه می‌کند و به سیاهه فضایلش در ترجمه بی‌اعتنایی یا ناآشنایی به سنت ترجمه متن‌های اگزیستانسیالیستی را می‌افزاید. مترجم در «مقدمه مترجم» به خواننده وعده می‌دهد که «توضیحاتی در مورد برخی از عبارات و اصطلاحات مهم در هر بخش به صورت پاورقی» خواهد آورد «تا درک زبان بدیو قدری آسان‌تر شود.» به این جمله در صفحه ۲۴ نظر کنید: «این منحنی نمایی به بی‌نهایت از این واقعیت مشتق می‌شود که دوی عشق و دوی مواجهه ناب، نوعی گذرگاه است؛ اما گذرگاهی منتهی به چه؟»

اگر این جمله عجیب پاورقی نخواهد، مترجم قرار است کجا پاورقی بدهد؟ طرفه اینکه ترجمه در اینجا ایراد خاصی ندارد جز اینکه ترکیب منحنی‌نمایی در متن انگلیسی داخل گیومه آمده ولی بعید است از انگشت‌شمار خواننده‌های این ترجمه کسی با این ترکیب آشنا باشد. «نمایی» در اینجا صفت است و در ترجمه exponential آمده که اصطلاحی ریاضی است. در ریاضیات «تابع‌نمایی» معمولا به صورت e^x نوشته می‌شود که e در آن عدد اویلر است، با مقدار تقریبی ۲/۷۱۸۲. در پایان همین پاراگراف می‌خوانیم، «شاید حالا بشود از موضع بهتری به دیدگاه بدیو در مورد وجود «امید» و پتانسیل مثبت آثار بکت نگریست. البته نه به این منظور که نقش بکت را دوباره در جریان طویل بلند انسان‌گرایی حک کنیم بلکه برعکس، به این خاطر که یگانگی مواجهه پیش‌بینی‌نشده را درک کنیم.» «جریان طویل بلند» در ترجمه long wave آمده. (long wave اصطلاحی رادیویی است: «موج بلند»). جمله انگلیسی:

... not, as a reading that would wish to re-inscribe him into the long wave of humanism, in the commonality of human properties, but, on the contrary, in the absolute *singularity* of an unforeseen encounter.

مترجم نه تنها commonality of human properties را ترجمه نکرده بلکه singularity را که در اصل با حروف خمیده چاپ شده به «یگانگی» ترجمه کرده (قبلا آن را به «فردیت» برگردانده بود). این یک معنی بیشتر ندارد: مترجم نمی‌داند singularity اصطلاحی فنی است و به احتمال زیاد یک خط فارسی درباره بدیو نخوانده است.

در صفحه ۲۴ فرصتی پیش می‌آید تا ببینیم مترجم چگونه به کمک والتر بنیامین - ساموئل وبر جمله‌هایی از بکت را ترجمه می‌کند، جمله‌هایی از «اینطور است»:

«که امثال ما را، این تصور که به هر صورتی بعدها از ما یاد شود، از تن ماهی بیشتر چاق‌مان می‌کند؛ حال چه به صورت آهی سرد از دهان کسی که سکوت تنها کار مثبت اوست و چه در صحبت‌های کسان دیگر».

به هر منبعی درباره بکت که رجوع کنید متوجه می‌شوید که بکت در «اینطور است» پاراگراف‌ها را حفظ کرده اما از هرگونه علامت‌گذاری و استفاده از علائم سجاوندی صرف‌نظر کرده است. الگوی بنیامینی - وبری ظاهرا این‌قدر هم به مترجم راه ننموده است که از دو ویرگول و یک نقطه ویرگول در این سه چهار سطر صرف‌نظر کند:

‘that for the likes of us and no matter how we are recounted there is more nourishment in a cry nay sigh from one whose only good is silence or in speech extorted from one at last delivered from its use than sardines can ever offer’.

در ابتدا گفتم که دیار ما بهشت مترجمان بی‌مسئولیت است و خوب می‌دانیم که هرگاه فضای سیاسی - اجتماعی بسته می‌شود فضای کارهای نظری به اصطلاح «باز» می‌شود، به قسمی که هر کسی «آزاد» می‌شود به سراغ هر متفکری برود و هر متنی را

هرطور که می‌خواهد در هر زمان که میلش می‌کشد ترجمه کند، آری، «اینطور است»: مترجم ما بی‌هیچ‌نگرانی سطرهایی از بکت را نابود می‌کند. چرا نکند؟ برای ترجمه سطرهای نقل‌شده باید از کار بکت پژوهان مدد گرفت. من از کتاب «ساموئل بکت: منظرهای اومانیستی» نوشته فردریک ان. اسمیت کمک گرفتم:

«درامای این نبرد میان الهام و اصلاح [revision] که به «نسخه تجدیدنظرشده» هم می‌گویند] به معنای واقعی در تک‌تک صفحه‌های «اینطور است» یافت می‌شود. هر کلمه یا عبارت به تکرار جایش را می‌دهد به کلمه یا عبارتی بدیل بدون حذف کلمه یا عبارت اول:

“I’ll describe it it will be described”

خب، همین یک نمونه فرمول نثر/اینطور است را عیان می‌کند. بکت می‌نویسد، «وصفش خواهم کرد وصف خواهد شد». در واقع، ظاهراً یک مطلب را دو جور بیان می‌کند. انگار که بیان دوم به قصد اصلاح بیان اول و نشستن به جای آن آمده است. انگار اولی نتیجه الهام است و دومی نتیجه تلاش برای اصلاح آنچه از روی الهام نوشته شده. مثال‌های دیگر:

“Midnight no two in the morning”:

«نیمه شب نه دو بامداد»

“I am right I was right”:

«حق دارم حق داشتم»

“happy no unhappy”:

«شاد نه ناشاد»

و مثال آخر، ترکیب معرکه‌ای که در نقل قول فوق آمده:

“a cry nay a sigh”

«داد نه آه».

گفتم معرکه، چون بکت به فرمول نثرش در این رمان خصلتی موسیقایی هم افزوده: «ای کرای نی سای». تکرار «آی» در «کرای» و «سای» (قافیه درونی این عبارت) تداعی‌گر aye است: aye صورت قدیم «بله» و «آری» است. ayes به معنای آرای موافق است. اسمیت می‌نویسد، «این جایگزین‌کردن‌ها و گنجاندن واکنش‌های درونی به کلمات که دمی پیش در ذهن روی داده‌اند تا حد زیادی سبک بسیار ویژه رمان «اینطور است» را توضیح می‌دهد»:

happiness one hesitates to use those awful syllables.

[«سعادت آدم شک می‌کند آن هجاهای مخوف را به کار برد»]

tormenter or victim these words too strong

[«شکنجه‌گر یا قربانی این کلمه‌ها زیادی غلیظ بودند»]

بخت‌مان را بیازماییم. بکت نوشته است:

«برای امثال ما و مهم نیست ما را چگونه معرفی کنند یک داد نه آه کسی که صلاحش فقط در سکوت است یا در کلامی که با زور از دهان کسی درآمده که سرانجام از کاربرد آن [کلام] خلاص شده مغذی‌تر از هر خوراک ساردینی.»

در صفحه ۲۵ باز با نمونه‌ای از فرایند «فروکاست» متن اصلی در ترجمه فارسی مواجه می‌شویم، «فروکاست» به معنای مدنظر مترجم فارسی: پاک کردن صورت مسئله دشوار.

«اینکه خواننده این مقالات چگونه به این نظرات واکنش نشان دهد در گرو پاسخی است که به ادعاهای مربوط به وجود و ماهیت روشی منطقی بازساختنی و عملی می‌دهد.»

وقتی به متن انگلیسی رجوع می‌کنیم به شگفت می‌آییم از ترفند هوشمندانه مترجم فارسی برای «بازسازی» متنی که ترجمه می‌کند در زبان مادری‌اش:

Whether the reader of these pages will recoil in horror at such an unwavering Beckett or assent with enthusiasm to their formal systematicity will depend to a considerable degree on the manner in which he or she responds to the claims made herein about the existence and nature of a rationally re-constructible and rigorously actualized method.

ترجمه صحیح:

«اینکه خواننده این صفحه‌ها با وحشت و نفرت، به بکتی چنین تزلزل‌ناپذیر نگاه کند یا ذوق‌زده با نظام‌مندی صوری آنها موافقت نماید تا حد زیادی بسته به این است که چگونه به ادعاهایی واکنش نشان دهد که در اینجا درباره وجود و ماهیت روشی مطرح می‌شود که قابل بازسازی عقلانی است و با دقت و اتقان فعلیت یافته.»

و این جمله در صفحه بعد، «میل سیری‌ناپذیر بدیو به صوری‌سازی به این خاطر است که سختی نوشتن را به مثابه انضباطی فکری معرفی کند. این مسئله کم‌وبیش برخلاف دیدگاه عام ارزش‌گذاری بی‌پایه و اساس مطالب مبهم و نوشتن از احساسات گذراست. جدیت بن‌بست‌های بکتی (به ویژه در متن‌هایی برای هیچ)، شاهدهی بر این سختی نوشتن است. در نتیجه، مقایسه بکت با کانت و هوسرل و همچنین بررسی نکات دکارتی نگاه بکت باید در سطح لغات باشد.» (صص ۲۶-۲۷)

نمی‌دانم چرا باید نوشته‌های بدیو را درباره نوشته‌های بکت با چنین ترجمه‌ای خواند و نمی‌دانم چگونه مترجمی رویش می‌شود چنین جمله‌هایی را به چاپ و نشر برساند:

Rather than, more or less explicitly, according to writhing the dubious privileges of expressive imprecision and fleeting affect, Badiou's uncompromising penchant for formalization is designed to affirm the rigour of writing as a discipline of thought, a rigour that the seriousness of Beckett's impasses (especially the one sealed by *Texts for Nothing*) bears witness to. The comparisons with Kant and Husserl, as well as the more sustained consideration of Beckett's Cartesianism, should therefore be taken at their word.

بله، می‌توان به فرهنگ لغت رجوع کرد و اولین معادل‌ها را که به نظرمان مناسب آمد برگزید اما بدون در نظر گرفتن سیاق متن می‌توان بدین ترتیب معنا را کاملاً مخدوش کرد. *rigour* در متنی که بحث از معنای فلسفی کار بکت است و اشاره به هوسرل می‌شود ربطی به «سختی» ندارد، آن هم جایی که با ترکیب *rigour of writing* مواجهیم. بحث از «سختی نوشتن» نیست، بحث از دقت و «اتقان» متن است. (یادمان باشد عنوان رساله بسیار مهم هوسرل «فلسفه به مثابه علم متقن» بود.) «اتقان» را، اگر اشتباه نکنم، اولین بار ابوالحسن نجفی در ازای *rigour* به کار برد – سال‌ها پیش که مقاله عالی بارت را درباره کافکا ترجمه کرد. ترجمه *Cartesianism* به «نکات دکارتی» هم واقعا جالب توجه است. ویراستاران می‌نویسند:

«گرایش سازش‌ناپذیر بدیو به صوری‌سازی، به جای اعطای کم یا بیش صریح امتیازهای مشکوک بی‌دقتی بیانگر احوال [نویسنده] و عواطف زودگذر به نوشتن [یعنی به جای آنکه بی‌دقتی را امتیاز ویژه نوشتن بداند؛ «صوری‌سازی» که در اصل تعلق به زبان ریاضی دارد نقطه مقابل بی‌دقتی است]، قصد دارد بر دقت و اتقان نوشتن به منزله انضباطی فکری پای بفشارد، دقت و اتقانی که جدیت بن‌بست‌های بکت (به‌ویژه جدیتی که در متن‌هایی برای هیچ مسلم می‌شود) به آن گواهی می‌دهد. بنابراین مقایسه‌هایی را که بین بکت و کانت و هوسرل می‌کنند و همچنین اشاره‌های مکررتری را که به دکارت‌گرایی بکت کرده‌اند باید قبول کرد. [دقت کنید، مترجمی که می‌خواهد بدیو و بکت را ترجمه کند ترکیب *to take sb at their word* را «باید در سطح لغات باشد» ترجمه می‌کند.]

و باز غوغای مترجم در ترجمه واژه‌های کم‌وبیش فنی. در صفحه ۲۶، مترجم واژه *declension* (اصطلاحی در دستور زبان به معنای صرف یا تعریف) را «انحطاط» ترجمه می‌کند و *tender cadance of disaster* را «روی‌دادن تدریجی فاجعه»، و می‌دانیم که «کادانس» در اصل اصطلاحی در موسیقی است به معنای «فرود» آواز یا «خاتمه» قطعه و در ادبیات معنایی نزدیک به «ایقاع» دارد. در صفحه بعد، *circularity of the cogito* را «دوره‌ای بودن من اندیشنده» ترجمه کرده (به جای «دوری بودن کوگیتو») و در همان صفحه می‌نویسد، «روش تقلیل‌دهنده بکت - یا به تعبیر واژگان پیش به سوی بدترین، «تقلیل دادن» - ...». پیش‌تر به شاهکار مترجم در بخش «یادداشت مترجم» (ص ۱۴) درباره «تقلیل دادن» و علاقه وافر مترجم به این اصطلاح اشاره کردم. اما این جمله جداً نوبر است. در کتاب می‌خوانیم:

'Beckett's method of subtractive paring-down – or "leastening" in the vocabulary of *Worstward Ho* - is akin to Husserl's *époque* 'turned upside down'.

اگر مترجم ما به معادل‌های خودش وفادار می‌بود، می‌بایست بنویسد، «روش تقلیل‌تقلیل‌دهنده - یا در واژگان *ورست‌وارد* هو، «فروکاهش» - به گونه‌ای برعکس مفهوم *پوخه* هوسرل است.» اما چنانکه می‌بینید او به کار خودش هم وفادار نیست. در فاصله ۸ صفحه یادش رفته و البته در ژستی گروتسک می‌نویسد «روش تقلیل‌دهنده یا «تقلیل دادن» - و لابد فرق این دو این است که یکی صفت است و دیگری مصدری که داخل گیومه آمده. و تازه مترجم وعده بنیامینی - وبری‌اش را هم از یاد می‌برد. در «یادداشت مترجم» گفته بود *worsening* را، «که به نوعی کلیدواژه بکت در حوزه *فروکاهش/تقلیل است*»، «بدرکردن» ترجمه کرده. بر این اساس، باید *leastening* را «کمترین‌کردن» ترجمه کند. ویراستاران می‌گویند، به نظر بدیو «روش پیراستن تفریقی بکت - یا بنا به قاموس *ورست‌وارد* هو، «کمترینیدن» - شبیه *پوخه* «سروته‌شده» هوسرل است.» در صفحه ۲۹، مترجم می‌نویسد، «بنابراین روش مالارمه، نوعی دسیسه ناپایداری رخداد را می‌چیند؛ نوعی بررسی ساختاری آثار مقدر اما ناپیدا از چیزی که نمی‌توان آن را هست نامید.» «بررسی ساختاری» حاصل فرایند *فروکاهش* مترجم ما در ترجمه است:

a syntactically driven investigation into the potentially determinate but inapparent effects of something that can never exactly said to *be* (p.xx)

این طرزی نوین در ترجمه است. فرض را بر این گذاشتن که هیچ‌کس جمله‌ای را که می‌نویسیم با اصل انگلیسی مقابله نمی‌کند و آنگاه هرچه دل‌تنگمان می‌خواهد گفتن. بله، کار دشواری است ترجمه‌ای روان به دست دادن از جمله پیچیده و ترکیب‌های تودرتوی آن، اما *syntactically driven* را «ساختاری» ترجمه‌کردن؟ صحبت از پژوهش در باب اثرها یا جلوه‌های بالقوه متعین اما ناپیدای چیزی است که هرگز نمی‌توان دقیقاً گفت وجود دارد، پژوهشی به هدایت نحو یا انگیزه‌ای نحوی. مترجم در یادداشت ابتدای کتاب از «دشواری و طاق‌فرسایی رمزگشایی و ترجمه مقالات بدیو» گفته است و علتش را چنین بیان می‌کند: «این فیلسوف و ادیب چیره‌دست، همزمان که می‌نویسد امواج متنوعی از تلمیحات را در ذهن و زبان خود حمل می‌کند که رساندن این بارهای ثقیل و وزین به مقصد زبان دیگر، اگر غیرممکن نباشد دست‌کم بسیار دشوار است.» (صص ۱۲-۱۳) آری، مترجم ما حتماً غیرممکن را ممکن کرده است. به این جمله از صفحه ۲۸ ترجمه نظر کنید: «برای بدیو آثار رمبو با وجود ظرفیت ابداعی فوق‌العاده و نشاط بی‌نظیرشان، در نهایت قادر نیست شرایطی را که ویژگی قطعیت‌ناپذیر رخداد بر آنها تحمیل می‌کند پذیرا باشند؛ یعنی این واقعیت که رخداد هرگز نمی‌تواند گذرا باشد یا با موقعیتی که در آن تأثیر می‌گذارد به صورت همزمان روی دهد». کشفی جدید: رخداد هرگز نمی‌تواند «گذرا» باشد یا «همزمان با موقعیتی که در آن تأثیر می‌گذارد روی دهد». مترجم در همین صفحه رمبو و مالارمه را در پاورقی معرفی می‌کند تا از خجالت خواننده‌اش درآید اما به خواننده بی‌نوا نمی‌گوید که «گذرا» در اینجا معادل *transitive* است:

...the fact the latter [=event] can never be transitive to, or coincide with, the situation that it affects.

بله، transitive در اصطلاحات گرامری به «فعل متعدی» می‌گویند که به هر دلیل معادل فارسی‌اش «فعل گذرا» است. مترجم نمی‌فهمد که باید این جمله را ترجمه کند:

The event can never be transitive to the situation that it affects.

و مسلماً نمی‌داند که transitive ضمناً اصطلاحی ریاضی است. در ریاضیات از «رابطه ترایا» (معادل فرهنگستان) می‌گویند: رابطه‌ای بین سه عضو a و b و c از مجموعه A . هرگاه بتوان از وجود رابطه دوتایی بین a و b و رابطه دوتایی بین b و c نتیجه گرفت که همان رابطه بین a و c برقرار است می‌گوییم این رابطه ترایا یا تعدی‌پذیر است. بدیو می‌گوید، «رخداد هرگز نمی‌تواند با وضعیتی که رخداد بر آن اثر می‌گذارد رابطه تعدی یا ترایا داشته باشد و هرگز نمی‌تواند بر آن وضعیت منطبق شود».

«در باب بکت» (بوتیمار، ۱۳۹۴) کار مترجمی است که به هنگام انتشار کتابش ۲۷ ساله بوده، یکی از خجالت‌آورترین و اسفبارترین اتفاق‌های نشر آثار نظری در سال‌های اخیر. می‌خواهم بگویم ناشری که پانصد نسخه از این متن افتضاح را در قالب کتاب روانه بازار کرده مرتکب نوعی جنایت شده، اما ظاهراً در وضعیتی به سر می‌بریم که باید به این «خرده‌جنایت‌های» عادی‌شده عادت کنیم.